

وقله‌های تراوش میکند که حدیثی که قرن باطنی را که تمام دنیا را...

اوشته : تانه گی دو که نه تن

Tanneguy de Quenetaim

ترجمه و اقتباس : آقای مهندس بیانی

# حس دینی



بعد چهارم روح انسانی

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه از:

آقای مهندس بازرگان

استاد دانشگاه

مقدمه و معرفی

دوسه ماه قبل بود که يك صدای ناشناس در تلفن . وبعد از قرار ملاقات دو قیافه محبوب و محترم در آزمایشگاه دانشکده فنی مطالبه مقاله ای جهت نشریه سالانه مکتب تشیع از اینجانب نمودند :

زبان حال بنده در مقابل اصرار آقایان و مخصوصاً تأکیدی که از بابت ارزش علمی و سطح عالی آن مینمودند . مصداق مثل عامیانه ای بود که میگوید : «خانه خرس و بادیه مس ؟!» :

این رودر بایستی و مشکل سخت که با تلفن های مکرر آقایان تجدید و تشدید میشد خوشبختانه دوسه هفته پیش طول نکشید ، امدادی از عالم غرب رسید ، تصادف روزگار مرا مواجه و موفق بقرائت مقاله ای در مجله پارسی (Realite (Fewina - Illuotratin) مورخ اکتبر

۱۹۵۸ (آبانماه ۱۳۳۷) نمود که علوم انسانی و مطالعات فرنگی  
عنوان مقاله و مخصوصاً متن آن که ترجمه هر دورا ذیلا ملاحظه خواهید فرمود جالب بنظر آمد

البته خوانندگان انتظار نداشته باشند مقاله ای که يك نویسنده مسیحی فرانسوی با قتیاس و انعکاس مطالعات و استنباطهای يك عده کثیر محققین اروپائی و آمریکائی قرن اخیر در يك مجله اروپائی برای عامه اروپائی مینویسد صدرصد با تمام جزئیات احکام و معارف دین مقدس اسلام منطبق باشد بلکه با این توجه که ارمغان از همان دیار می آید و از همان مغزها

وقلم‌هایی تراوش میکنند که مدت یک قرن باطمینان تمام و بنام منطق علمی و مبانی عقلی و تجربی مسلم کوس رسوا سازی دین و خدا و معنویات را بدست گرفته بودند و تازه معتقدین و مقدسین آنها وقتی بیعت در اسلام میرسیدند نام پیغمبر مارادر ردیف (نعوذ بالله) شیاد و مقلد ذکر میکردند در مقاله خواهید دید چگونه تحول و بلکه انقلاب در عقیده دانشمندان راجع به مبانی مذاهب و اساس خداپرستی پیدا شده است و هم چنین حاضر شده اند نام محمد صلی الله علیه و آله رادر ردیف موسی و عیسی علیهما السلام بگذارند،

در هر حال مقاله قابل استفاده و مشکل، و مسئله حل شده بنظر می آید ولی متأسفانه مضامین و اصطلاحات علمی و فلسفی آن کار ترجمه رادشوار میساخت و خارج از صلاحیت و عرضه حقیق بود. ناچار متوسل یکی از دوستان شدم ایشان مرد اینکار را پیش پایم قرار داد: آقای «مهندس علیقلی بیانی» آقای مهندس بیانی که علاوه بر مراتب فضل و تخصصی ذوق و مایه خاص در موضوعات اجتماعی و فلسفی و هنر نویسنده گی دارند، کریمانه خواهش مبارا پذیرفتند و اینک رشته بیان را بدست ایشان می‌دهم

تهران - ۱۳ فروردین ۱۳۳۸

مهندس بازرگان

## حس دینی

یا

### بعد چهارم روح انسانی

پیشرفته‌های تازه علوم منجر به کشفیات جالب توجهی شده است که بنیان عقاید دانشگاهی را درباره مبادی توجه درونی به «بزدانی» ویران ساخته این مفهوم یعنی مفهوم بزدانی نسبت به سه مفهوم زیبایی و نیکویی و راستی مقوله مستقل چهارمی است که سرچشمه آن در روان ناخودآگاه همه مردم است.

هادلی کانتریل (۱) بزرگترین روانشناس امریکائی در تحقیقاتی که درباره ماهیت ایمان کرده نوشته است.

بشر فقط در مواردی به احتیاج مبرم به ایمان واقف میشود که در باره توانایی خود برای مواجهه با مشکلات بزرگ شخصی که دچار آنست تردید کند یا وقتی که حوادث خارج باو نشان دهد که دیگر بر سر نوشت خود سلطه‌ای ندارد مادام که بشر گمان کند زندگانی او با جهان خارج و عالم درونی وی سازگار است، اشتغالات روزانه هر گونه نگرانی و پریشانی خاطر ناشی از توجه به عالم دیگر که میتوان آن را نگرانی خرد نامید - رامی پوشاند. ولی ناگاه با بروز یا ترس از پیش آمدی که آهنگ پیش بینی شده حیات روزانه را قطع کند، مانند بیماری، عزا، جنک، شکست سخت در حرفه، یا العلمه شدید عاطفی واکنشی درونی پدیدار میشود که شامل سه مرحله کم

(۱) Hadlecontril

ویش نزدیک است. بدین تفصیل که ابتدا احساس نگرانی و فشار غیر قابل تحمل و ناتوانی و سقوط مینماید. آنکس که تالعه‌ای قبل بر عالم خود مسلط بود مقهور قوای خار جی میگردد. اما این احساس موجب بروز حالت عصیان و طغیانی است و در نتیجه وی نمی‌خواهد قبول کند که فقط بازیچه دست سرنوشت است و طبعاً اختلالی را که مولد وضع پریشان غیر معقولی باشد نمی‌پذیرد. در این حال انسان اصل و عاملی را که موجب سازگاری و هماهنگی دو امر متخالف یعنی احتیاج درونی وی بنظم بابی نظمی ظاهری عالم خارج است کشف می‌کند یا اقل درصدد جستجوی آن بر می‌آید البته این اصل جزیک امر بیرون و برتر از وی که شخصیت و منطق خاصی داشته باشد نیست. و با استناد منطق خاص آن اصل است که بی‌نظمی ظاهری، جلوه‌ی نظم برتری می‌گردد که مقصود از آن نظم برتر برای او مجهول است.

این اصل عالی را انسان می‌تواند در مفاهیمی مانند میهن، حزب شاهکام علمی یا فلسفی یا سیاسی یا اجتماعی ببیند و بیابد ولی اگر میهن و حزب و شاهکامهای گوناگون نباشد، اگر علم نتواند همه مشکلات انسانی را حل کند، اگر بهشت کمونیست دروغ درآید، اگر هیچ دستگاه مخلوق اجتماع بشری نتواند سعادت و هم‌آهنگی را با اطمینان تأمین کند چگونه باید از بی‌نظمی و بی‌منطقی ظاهری‌ها می‌یافت و بسطح بالا تراز آن رسید؟ فقط يك امكان باقی است و آن اینست که این اصل عالی بعهدۀ خارج از عالم ناتمام ممکنات بشری و ارضی گذاشته شود و در نتیجه و راه هر گونه خدشه و انتقاد گردد. و باین نحو

بشر وارد بمسئله خدا میشود (۲). آنچه کانت ریل در باره فرد انسان میگوید آیا بنحو بهتری درباره روش و منش مجموعه جامعه غربی معاصر صدق نمی کند؟ آیا این تحول با آنچه موجب تجدید فوق العاده فلسفه روحی و توجه روزافزون مغرب زمین بمسائل ایمانی الهی است؛ قرابت بسیار نزدیک ندارد؟ طی دو قرن مردم باخترا گمان میکردند که فقط بمدد نبوغ بشر میتوان تمام مسائل حیات اجتماعی و فردی را حل کرد؛ یادست کم میتوان گفت که علوم تجربی و دستگاههای بزرگ فلسفی مبتنی بر آن علوم، مانند «پوزیتیویست» (فلسفی تحقیقی) یا «مارکسیست» چنین امیدی را نتجویز میکرد. ولی شکست کلی یا جزئی این دستگاههای فلسفی، جهات وحشت آور برخی از ترقیات علمی، عجز علم از حل کامل تمام مسائل انسانی، اکنون دنیای مغرب را، پس ازیک بحران یأس و مشاهده حزن آور نتایج غیر معقول و غیر قابل قبول به پرسش و بررسی مجدد درباره ارزش های دینی وادار کرده است:

رویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مبدلک شکست، سیانتیسم (۳) یا هر دستگاه فلسفی دیگر، فقط یکی از علل خارجی این رویداد است، این امر میتواند پریشانی دنیای جدید مغرب را توجیه کند ولی برای بیان علت احتیاج مبرم بشر بنظم و هم آهنگی و سبب تشنگی عقل با طلاق و کلیت در عالم منطقی و احساس کافی نیست. و بطریق اولی نمی تواند چگونگی اخلاص در ایمان بشر را یک

(۲) این بیان اخیر مقتبس از فکر امانوئل کانت فیلسوف معروف آلمانی است  
 (۳) سیانتیسم (Scientisme) بمکتب های فلسفی مبتنی و متظاهر به تبعیت علم گفته میشود.

اصل عالی که باقتضای طبیعتش وراء جهان آزمایش طبیعی قرارداد  
بیان نماید پس سرچشمه های حس دینی چه میتواند باشد؟

در قرن حاضر پیشرفت های علوم در باره تجربه دینی منجر با کشفاتی  
شده است که بسبب اهمیت آنها میتوان هم اکنون در باره مسئله مورد  
بحث نتایج طراز اولی بدست آورد از طرفی تاریخ ادیان باتکاء تعداد  
معنی به اسناد و مدارک جدیدی که توسط دانشمندان جامعه شناسی و باستان  
شناسی و مردم شناسی جمع آوری شده است حس دینی را بسبب تازه ای  
تجزیه و تحلیل میکند که با توجیحات سابق کاملاً مغایر است، از طرف دیگر  
روانشناسی بوسیله جستجو در روان ناخود آگاه بشر که توسط فروید  
شروع و بمدد ادلر (۴) و یونگ (۵) ادامه یافت، در اعماق روح انسانی  
بعالم تازه ای از قوای مستور و انحاء درک و معرفت وراء عقل رسیده است  
که ممکن است یکی از کلیدهای حل معمای حس دینی شود هر چند  
در این باره هنوز از اتفاق نظر دوریم، معذک هم اکنون جریان فکری  
وجود دارد که روز بروز تعداد متفکرین زیادتری از مکتب های گوناگون  
را بتعریفی مانند آنچه ذیلاً بیان میشود معتقد میسازد.

حس دینی یکی از عناصر اولیه ثابت و طبیعی روح انسانی  
است اصلی ترین و ماهوی ترین قحمت آن بهیچ یک از رویداد های  
دیگر قابل تبدیل نیست بلکه نحوه ادراک فطری و راه عقلی است  
که یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخود آگاه فوران میکند  
و نسبت بمفاهیم زیبایی (مربوط به هنر) و نیکی (مربوط به اخلاق)  
و راستی (مربوط به علم) مفهوم دینی یا بطور صحیح تر مفهوم  
«مقدس» (۶) مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه

(۴) Abler (۵) Jung (۶) Sacre

## مفهوم دیگر است

\* \* \*

برای سهولت بحث از بنیان مسئله شروع کنیم در وضع کنونی در جهان هفت دین (۷) طراز اعلی وجود دارد که در سه اصل بزرگ زیر متفقند :

۱- در این جهان یک « حضور روحانی فوق انسانی » (۸) وجود دارد که تمام عالم و بطریق اولی جزئی از آن برای احاطه بر آن کفایت نمیکند در تمام ادیان (جز دین بودایی هی نایانا) این حضور ناشی از ذات مستقلی است که « خدا » نامیده میشود .

۲- در انسان چیزیست که پس از خرابی تن ماندگار و جاودان است (روح)

۳- مقصود از حیات انسانی آماده ساختن روح برای آمیختن (۹) با خداست که مرکز و مایه هر گونه شادی و ابتهاج است . بدین سبب دین

(۷) این هفت دین عبارتند از: سه دین یهود و مسیحیت و اسلام که ریشه مشترک دارند و سه دین از نوع بودایی یعنی دین بودایی هی نایانا (Hinayana) که در جنوب خاوری آسیا شایع است و دین بودایی ماهایانا (Mahayana) که بیرون آن در تبت و خاور دور هستند و دین هندی بعد از دین بودا که دین بزرگ هندوستان است دین هفتم دین زرتشت است .

(۸) این تعبیر حضور روحانی هر چند غیر مأنوس است ولی ضروریست زیرا در مسئله فاعلیت باری و ربط قدیم و حادث آراء بزرگان ادیان مختلف است بدین معنی که بعضی خدا را بیرون از جهان و بعضی همه جهان می دانند فاعلیت باری تعالی را گاه بمعنایت و گاه بتجلی و گاه بضرورت و گاه بعشق میدانند از این جهت نویسنده این تعبیر را که قدر جامعی است برگزیده است

(۹) چون غرض ترجمه است عین مطلب نقل شد والا این بیان یعنی انعقاد نهایی خالق و مخلوق که به اندک آنیت مخلوق (پس از خراب بدن و سیر کمالی روح) در ذات باری تعالی تمییر می شود بیان شرعی اسلامی نیست گو اینکه در این زمینه تمییراتی در آثار بعض عرفاء موجود است و بیان اسلام در این مورد تقرب بخداست



يك اخلاق دینی وضع میکند ، بدین معنی که خیر یا نیکو ( در کردار یا اندیشه ) آنست که بسبب آن انسان بخدا به پیوندد و شر یا بد آنست که انسان را از خدا دور کند و شر اصلی خود بینی است که مانع پیوستن روح انسانی با ذات باربیتعالی است .

این سه اصل جوابگوی آرزوها و تمنیات عمیق انسانی است که برخی از آن عبارتست از :

۱- احتیاج به زندگانی یا فرار از مرگ : البته بقای روح شکست مرگ در کشمکش زندگانی و مرگ است .

۲- بر انداختن رنجها ، این منظور تنها مقصود علنی دین بودائی هی نایانا (دین جنوب خاوری آسیا) اعلام شده است .

۳- احتیاج به عدالت بدین سبب مطالبی از نوع محکمه داور دادگر ، در روز واپسین و عذاب گناهکاران و پاداش پرهیز کاران در تمام ادیان وجود دارد .

۴- نیاز بعاشقی و معشوقی یا مهربانی هر دوسر . . . . .

بر این احتیاجات باید احتیاج بنظم و سازگاری را که سابقاً ذکر کردیم افزود . چنانکه از مقدمات فوق بر میآید مفهوم خدا جوابگوی نیازمندیهای عقلی و غیر عقلی (فطری) است بدین توضیح : عقل از طریق صنع و نظم بخدا پی میبرد و فطرت از طریق عشق و احتیاجات فطری با خدا رابطه پیدا میکند . ندای فرزوانگی و فریاد آشفتهگی هر دو بخدای داور دادگر رهبری میکنند .

بدینگونه دوگانگی حس دینی پدیدار میشود .... اهل استدلال

مانند دکارت و سن توما داکن خدا را از در بچه عقل و استدلال  
 میبینند ولی علم امروزی برای استدلال بدنبال تحقیق تجربی است. و  
 عرفا از قبیل پاسکال و سن ژان دولا کرا از مجرای فطرت و شهود  
 باطنی این حس دینی را جواب میگویند...

از این دوگانگی نتیجه میشود که نحوه معرفت عقلی به تنهایی  
 ما را به قلب مسئله دین رهنمون نیست بنا بر این لازم است که جنبه  
 فطری یا غیر عقلی آن را نیز مطالعه نمود و اهمیت این جنبه غیر عقلی یا  
 فطری وقتی ظاهر میشود که بتوانیم ثابت کنیم که : ۱- در حس دینی  
 عاملی است که قابل برگشت و تبدیل بسایر خواص روح انسانی نیست.  
 ۲- نزد هر کس میتوان زمینه‌های اساسی تجلی و توسعه حس دینی  
 را یافت، بقسمی که معرفت فطری (یا غیر عقلی) و شهود باطن عرفانی  
 فقط صورت عالی تمایل مشترک همه مردم است.

اماد باره مطلب اول تجزیه و تحلیل متخصصین امروز، طرز فکر  
 اوائل قرن بیستم را کاملاً واژگون کرده است. اگر کشور های  
 پشت پرده آهین را که در آنجا کمونیسم به آراء و سنن عهد ملکه و بکتوریا  
 ابدیت بخشیده است (مقصود نویسندگان فلسفه مادی کمونیست هاست که  
 فلسفه قرن نوزدهم است) کنار بگذاریم، امروز دیگر این امر که از روی  
 کتاب دعای مارکسیسم ثابت کنیم که دین فقط یک رویداد سطحی فرعی  
 زندگانی اقتصادی و اجتماعی است، یا بتبع دور خیم (۱۰) توجیه

(۱۰) Durkheim

کنیم که دین فقط نتیجه تسامی (۱۱) روح اجتماعی است که ارتباط اجتماعات ابتدائی را تأمین میکند، یا بنا بر فلسفه تحقیقی (پوزیتیویسم) آنرا به عنوان اولین تلاش توجیه و تعلیل رویدادهای طبیعی در دوران قبل از استدلال منطقی بدانیم، یا به پیروی از نظر رایناخ (۱۲) در باره مسیحیت آنرا فقط واکنش اخلاقی بر ضد حیوانیت اجتماعات منحل شماریم، مطرح نیست ..

\* \* \*

از حدود سال ۱۹۲۰ یکی از فلاسفه آلمان رود لفات (۱۳) (بضم همزه و بضم تاء مشدّد) توانست ثابت کند که بموازات عناصر عقلی و اخلاقی عناصر فطری یا وراء عقل نیز در حس دینی وجود دارد که مفید هیچگونه فایده اخلاقی هم نمیشود. مثلاً عنصر ابتدائی و مولد مفهوم یزدانی نزد انسان هر اس و نهوست است. در نظر انسان اولیه خدا ذاتاً موحش است. لذا هنرمندان دوران اوائل برای یاد آوری و نمایش یکی از خدایان یا ارواح بجز صورت غول، پیکر دیگری نمیتراشیدند. همچنین برای قوم یهود موجودی منظر وحشت آوری دارد ..... این مفهوم در مسیحیت نیز هست ..... ولی اکنون خوف خدا بصورت پیراسته‌ای در آمده و بر عرشه مقدس عرفا یا بصورت اخلاقی «خشم خدای دادگر بر بدان و (۱۱) از ماده سو که بمعنی علو و ارتفاع است تسامی بجای Sublimatoin انتخاب شده است زیرا معنی سو بلیمای سیون اینست که امری از مرحله پایین مرتبه بالا برود مثلاً بنا بر قولی عشق عرفانی همان عشق حیوانی است که بدلالی بصورت عالی و سو بلیمه جلوه کرده است و این معنی با سو و تسامی مناسبت دارد ولی در لغت عرب تسامی باین معنی معمول نیست

(۱۲) Reinach

(۱۳) Rubolf otto

ستمکاران» تبدیل گردیده است ولی هرگز بطور کامل ازین نمیرود . . . اما این جنبه ترس را جنبه دیگری که وجه مفتون کننده آنست تکمیل میکند .

بدین نحو خدای قهار در عین حال رحمان و رحیم و کامل است . ولی کمال خدا فقط منتسب باین امر که خدا سر چشمه تمام فضائل اخلاقی است نمیشود . کمال باری در فرهنگ عقاید عرفای بزرگ و راه اوصاف اخلاقی قرار دارد چنانکه یکی از عرفای آلمانی قرن هفدهم میلادی خدا را بدین بیان می ستاید :

«مبتهج بالذات ، کمال شادبهای بی نهایت ، منبع بیکران الذلائد ، جلال ابدی ، بلند آفتاب درخشان»

در واقع تمام اوصاف منسوب بخدا مانند بزرگی و توانائی و قدس و غیره فقط برای تفهیم این امر است که مفهوم «بزدانی» قابل برگشت بهیچ یک از مدرکات نیست بهین قسم فکر ناپاکی و گناهکاری بشر که قبل از هر گونه ارتکاب گناه از طرف شخص وجود دارد مفید این معناست که فاصله بین آفریده و مقام قدس آفریدگار بی نهایت است . . .

از این مقدمات نتیجه میگیرد که مفهوم «مقدس» مقوله مستقلی است که از مفهوم دیگری نتیجه نشده است و نمیتوان آنرا با هیچیک از مفاهیم عقلی یا غیر آن یکی دانست

\*\*\*

مارکس دین را یک رویداد سطحی و دورخیم آنرا نتیجه تسامی حیات اجتماعی میدانست . در این زمینه دورخیم تحت تأثیر مردم شناسان

معاصر خود بود که بعقیده آنها همه عبادات دوران اوائل منحصرأ اجتماعی بوده است ولی بنا بر عقیده دانشمندان مردم شناسی جدید هیچیک از ادیان دوران اوائل منافی امکانات يك تجربه شخصی دینی نیست . چنانکه واج (۱۴) دانشمند جامعه شناسی آمریکایی معاصر یادآور شده است .

\* \* \*

همچنین پیروان فلسفه تحقیقی (پوزیتیویسم) بانکهاء معلومات ابتدائی مردم شناسی و جامعه شناسی آن زمان تحول ادیان را پیشرفت تدریجی و خود بخود میدانستند که در نتیجه آن عدۀ خدایانی که هر يك وصف ساده ای داشتند کم کم کاهش یافته و در عوض هر يك از خدایان اوصاف بیشتری پیدا کرده است باین معنی که در ابتدا به تعداد زیادی ارواح مختلف معتقد بودند . بعد بجای ارواح زیاد عدۀ کمتری خدا فرض کردند سپس به یکتا پرستی رسیدند این آخرین حلقه زنجیر نیز منطقیاً باید بنوبه خود ازین برود و جای خود را به الحاد علمی بدهد !!

ولی تحلیل و استنتاج دو نفر از بزرگترین مورخین معاصر ادیان از مبادی مشهور علم کنونی چنین تصورات ساده ای را در مورد تحول عقاید دینی مجاز نمی شمارد زیرا اولادینی که بظواهر دین شرك است بنظر تمام پیروان آن لزوماً شرك نیست . بدین معنی که اعتقاد توده پیروان با عقیده افراد آشنا بمعانی و باطن دین متفاوت است .

ثانیاً مسلم شده است که در ادیان دوران اوائل پیروان من حیث

المجموع تقریباً همیشه بیک وجود متعال یا یک روح یا تثلیث اصلی یا تعداد قلیلی خدای کاملاً مشخص از خدایانی که معمولاً در آداب عبادت قبیله دیده می‌شوند قائل هستند.

مفهوم بیک وجود متعال، یا خدای بزرگ آسمانی و نخستین یکی از کشفیات خیال انگیز و نگران کننده مردم شناسی جدید است در ادیان قدیم ترین قبائل استرالیا و پلی نزی و افریقا آثار پرستش خدای بزرگ را یافته اند حتی بسبب فراوانی مبانی مشهور علمی متوافق در این زمینه یکی از مردم شناسان اتریشی بنام ویلهلم اسمیت معتقد است که همه تمام ادیان یک نوع «یکتاپرستی نخستین» یا «نوحیدا وائل» است. سایر متخصصین تا این حد پیش نرفته اند زیرا بهر حال در برخی از ادیان دوران اوائل بهیچ وجه آثاری از این خدای آسمانی دیده نمی‌شود و بهر حال نمی‌توان علماً ثابت کرد که در آن زمان خدای بزرگ یا وجود متعال معبود منحصر بفرد بوده است ولی قابل انکار نیست که هر جا که مردم معتقد به خدای آسمانی بوده‌اند آن خدا قدیم ترین خدایان ایشان بوده است ولی خدای آسمانی هرگز مرکز نقل آداب عبادت نبوده است در تمام مجتمعات باستانی دوری تد ریجی از خدای آسمانی و تبدیل عبادت وی به عبادت ارواح یا خدایان زمین و آفتاب و مهتاب و غیره دیده می‌شود مثلاً سیاهان افریقای استوائی فرانسوا می‌گویند: «خدا از مادور شده است» همچنین ساکنین کامرون و نی شمالی می‌گویند: «خدا مهر بان است و ارواح شریرانند باید ارواح را عبادت کرد» هر جا که مصلحین بزرگ دینی مانند موسی و عیسی و محمد

پیدا نشده باشند بقول الیاد « سقوط تدریجی از مفهوم یزدانی  
بعالم جسمانی » دیده میشود و بدین نحو خدایان آفتاب یا مهتاب یا زمین  
یا خدای تولید و برکت پدید آمده‌اند.

ولی در هیچ مورد این خدایان و افسانه‌های آن‌ها را نمیتوان  
نتیجه ساده انتقال حوادث طبیعی بصورت رمز و تمثیل دانست. این  
خدایان ناممکن است تا حدی نتیجه نخستین تلاش‌های بشر برای  
درک علل حوادث طبیعی فرض کرد ولی هرگز نمی‌توان نظریه روان‌گوست  
کنت (طرفداران فلسفه پوزیتیویا تحقیقی) را دایره‌براینکه «خدایان»  
فقط نتیجه میل طبیعی بشر بتعلیل حوادث اند» پذیرفت. درحقیقت دیده  
میشود که هر یک از این خدایان در نظر پرستندگان بتدریج اوصاف  
تازه‌ای پیدا می‌کنند که رابطه آنها با آن حادثه طبیعی که برای  
مجسم کردن آن فرض شده‌اند بیش از پیش دور میگردد ...

در حالت عدم ممکن است این خداداد و باره خدای منحصر بفرود شود و تمام  
عناصر «دراء عقل» که رودلفات بشرح سابق الذکر درحس دینی تشخیص  
داده است در او جمع شود. چنانکه کالی (۱۵) خدای هائل مرکب  
و ویرانی‌هنده در نظر پرستندگانش بزبور مهربانی آراسته است بعلاوه هیچ  
چیز در طبیعت برای خودش پرستش نمی‌شود بلکه از این حیث مورد  
پرستش است که چیز دیگری غیر خود را نمایان می‌سازد یا بحقیقت  
دیگری غیر خود تعلق دارد ...

هر اندازه شیئی بسبب اصالتش یا محلش یا صورت ظاهرش بیش تر

نمودار چیزی غیر طبیعی باشد مقدس تراست، اما فرض از افسانه‌هایی که درباره آفتاب یا ماه گفته اند وصف شاعرانه حرکت ستاره‌ای نیست بلکه منظور اینست که از خلال يك حادثه طبیعی بيك حقيقت بالاتری که بیرون و برتر از آن حادثه طبیعی است اشاره کنند. البته طبیعت انحاء بر ازو نمایش یا تجلی «قدسی» را در اختیار بشر گذاشته است ولی نفس مفهوم مقدس قبل از مشاهده و تأمل در طبیعت وجود دارد.

حال باید دید این حس ناشی از کدام جنبه بشر است؟ آیا تمام افراد بشر دارای این حس قدسی هستند؟

\* \* \*

روان‌شناسی اعماق روح بشر که در ابتدای قرن حاضر بسبب کشف «روان ناخود آگاه» توسط زیگموند فروید مطرح گردید برای عوامل و راه حکومت عقل و اراده مسانند جهات غیر عقلی حس دینی میدان تجسسات علمی منظمی باز کرد. ولی در مرحله اول تحلیل روان ناخود آگاه ظاهراً اصالت و استقلال حس دینی را رد می‌کنند.

زیرا در نظر فروید در بنیاد امر رویدادهای روحی در نتیجه عمل متقابل غرائز و محیط خارج (خانواده و اجتماع) جلوه کرد. بسبب این عمل متقابل انسان مجبور است قسمت بزرگی از اهم غرائز خود را که غریزه جنسی باشد و از اوایل دوران کودکی بروز میکند بدرون اعماق روح براند. بنا بر این روان ناخود آگاه نتیجه طرد (باراندن) تمام یا جزئی از این غریزه جنسی از سطح شعور یا «روان خود آگاه» است از این نقطه نظر حتی روابط محبت بین فرزند و پدر و مادر ناشی از غریزه جنسی



است. فروید منشاء حس دینی را رابطه فرزند و والدین یا بطور صحیح‌تر ناشی از طرد این رابطه از سطح شعور وی پس از رسیدن بسن بلوغ می‌داند. . . . ولی این عقیده بوسیله دو نفر از شاگردان نافرمان فروید با اسم ادلر (۱۶) و یونگ (۱۷) کاملاً رد شده است.

اولاً ادلر کشف کرد که تنها غرائز جنسی نیست که بروان ناخود آگاه رانده میشود. غریزه دیگری موسوم به اراده قدرت نیز ممکن است طرد شود و بعقیده ادلر مبدء همه بیماریهای عصبی نتیجه طرد همین غریزه به «روان ناخود آگاه» است. ادلر از این مباحثه نتیجه گرفته میگوید: يك تصور كاملاً جنسی روان ناخود آگاه مبنای علمی ندارد و باید وجود انرژی روحی دیگری غیر از انرژی جنسی را در روان ناخود آگاه پذیرفت.

«یونگ» تحقیقات «ادلر» را ادامه داد و باین نتیجه رسید که روان ناخود آگاه فقط مولود تمایلات مطرود نیست بلکه این مرتبه از روح بشر از عناصر جبلی مشترك بین تمام افراد بشر نیز ترکیب شده است بعبارت دیگر زیر مرتبه روان ناخود آگاه «فردی» که مولود تمایلات مطرود است، در هر فردی از افراد بشر يك روان ناخود آگاه اجتماعی وجود دارد. مبدء حس دینی بظن قوی در این روان ناخود آگاه اجتماعی قرار دارد. یونگ پس از تجزیه و تحلیل بسیار عمیق خوابهای بیماران خود باین نتیجه رسید که مثلاً در موارد متعدد صور و علامت مرهوزی در خواب دیده میشود که بهیچ روی قابل ارتباط با طرد تمایلات شخصی

بیمار نبوده است. این امر را فروید نیز متوجه شده بود ولی سبب آن را تشکیل «صور حاجب» میدانست که بعقیده وی عمل آن صور برای اغفال باز رسی شعور روی خصوصیات جنسی خوابست (۱۸) ولی یونگ ثابت کرد که خواب منحصرأ ناشی از تمایلات مطرود جنسی نیست خاصه که محتوی این خوابها بهیچوجه با عالم مانوس غالب بیماران سنخیت نداشت در واقع صوری که بیماران در خواب میدیدند تداعی صور رست که در حکایت و علامت رمزی ادیان گوناگون تاریخ بشر دیده میشود.

برای بشر دوران اوائل که هنوز بمرحله عقل و استدلال نرسیده بود این ایجاد علامت رمزی دینی خیلی آسانتر بود زیرا در آن دوران روان ناخود آگاه بشر (بسبب ضعف قوای شاعره) با کمال آزادی تظاهر میکرد ولی پس از اینکه قوه تعقل در انسان قوت گرفت این امر یعنی خلق ذهنی علامت هر موز فقط در حالت خواب یا در بعضی آثار هنری و گاه در مکاشفات برخی از اهل باطن حاصل میشود (زیرا بعقیده «ان» کسانی که در تامل اشراقی و سیر باطن تمرین همند دارند انواع معرفت وراء عقل یا معرفت فطری را بعدا کثر امکان دارا هستند) <sup>انسان</sup>

نفوذ یونگ مدتها تحت الشعاع نفوذ فروید بود. ولی بعد از جنگ جهانی دوم نفوذ افکار یونگ همه جا کاملاً آشکار است چنانکه در سال ۱۹۴۸ يك «انستیتو» روانشناسی در «زوریخ» تحت توجه و بسر پرستی وی (۱۸) چون روان ناخود آگاه نمیخواهد شعور انسان درك کند که خواب

ناشی از طرد تمایلات جنسی است این صور حاجب را ایجاد میکند تا شعور با این حقیقت پی نبرد.

ایجاد شد. علمای کلام مسیحی که در بادی امر از اینکه یونگ دین را فقط یک مکانیسم روحی دانسته و بر اعمالیت میگردند، اکنون درباره فکر وی تعمق کرده در این مسئله نظر افتکاری های گوناگون دارند، بیان یونگ درباره مبده علامت‌رهزی ادیان بعقیده دانشمندان تاریخ دین مانند الیاد خیلی نزدیک است؛ زیرا این بیان روشن میکند که حس دینی اثر و نتیجه یک خصوصیت روان ناخود آگاه بشر است نه اینکه بیان ناقص و ابتدائی علت و معلول در حوادث طبیعی باشد، البته یونگ باتکاء این حقیقت اساسی روانشناسی ادعا کرده است که وجود چنین خصوصیتی در روح بشر اثر وجود یک حقیقت خارجی عالی تر است ولی تحلیل علمی یونگ اصالت عمل دینی را تأیید میکند.



بنابر این در وضع حاضر افکار معاصر، برای جلب توجه باصالت حس دینی و استقلال آن از هر نوع رویداد دیگر، جنبش علمی مشهودی وجود دارد، البته همانطور که ما در ابتدای این مطالعه دیدیم سوای عناصر غیر عقلی یا فطری جنبه عقلی و استدلالی دین نیز وجود دارد که در مغرب زمین توسعه کامل یافته است ولی عوامل و راء عقل یا فطری قبل از تعقل در روان ناخود آگاه هر کس وجود دارد.

آنچه را که «ات» بحق و بجا حس «قدسی» نامیده است بصور مختلف نزد همه افراد بشر وجود دارد. نبوت عمل دینی در روح بشر بقدری بارز است که اگر از مجرای طبیعی خارج شود بصور دیگری که گاه دیوانه وار و وحشت آور است پدیدار میشود. ولی همانطور که یکی از

مزایای عصر حاضر اینست که درعالم طبیعت بعد چهارمی بنام فضا -  
 زمان یا «جایگاه» کشف شد که از سه بعد فضا می مشخص و در عین حال  
 جامع آن سه بعد است هم چنین در این عصر بموازات سه مفهوم زیبایی و  
 نیکومی و راستی مقوله چهارم قدسی یا یزدانی که در حقیقت بعد چهارم  
 روح انسانی است دو باره کشف شد، در این مقام نیز این بعد چهارم  
 روحی هم که از سه مفهوم دیگره جز است ممکن است منشاء تولید سه  
 بعد دیگر بوده باشد. (پایان)

### از آرزوی دیدار امام زمان (ع)

آرزویم همه این است که بینم رویت جان شیرین بسپارم بخم ابرویت  
 با همه تیرگیش بهر شباهنگ دلم خوشتر از صبح بهشت است شب کیسویت  
 مهر من چند پس پرده نمان خواهی بود روز عشاق شد از هجر، سیه چون مویت  
 بتمنای وصال تو دلم خوش باشد وای اگر طی شودم عمر و نه بینم رویت  
 ای امید دل ما آه که در ظلمت غم جان سپردیم و ندیدیم رخ دلجویت  
 گرچه خود ای گل خندان ز نظر پنهانی خرم و تازه بود باغ حیات از بویت  
 آخر ای نور خدا از افق غیب بر آی که بود چشم امید همه دلها سویت  
 از بی حشر عبث رنج بردا سرافیل تو بیا تا که قیامت کنی از بازویت  
 يك اشارت کن و از خاک بن کفر بر آر ای که پیوسته به نیروی خدا نیرویت  
 (بهجتی) راست تمنا که چو مرد از غم هجر

میکنش زنده بيك غمزه ای از جادویت

«محمد حسین بهجتی»